

تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

ابراهیم رستمی

استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شیراز، ایران

rostamiebrahim67@gmail.com

چکیده

تبیین مفاهیم مندرج در نظریات علمی یکی از ضروری‌ترین مباحث پژوهشی به شمار می‌رود، زیرا تلقی صحیح و شفاف نظریه در گروهی فهم درست مفاهیم است. لذا نوشتار حاضر در پی تبیین مبادی تصویری نظریه «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. نظریه ولایت مطلقه فقیه، هم از بُعد اعتقادی و هم از جهت مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران جایگاه ویژه‌ای دارد؛ از این رو با رویکرد توصیفی - تحلیلی، سه مفهوم «ولایت»، «مطلقه» و «فقیه» به دقت مورد بررسی قرار گرفته است.

در نتیجه‌گیری این پژوهش آمده است: مفهوم «ولایت» - آنگونه که برخی از منتقدان ولایت سیاسی فقیه پنداشته‌اند - صرفاً به معنای قیومیت و محجوریت نبوده، بلکه معنای مدیریت اجتماعی، اداره حکومت و زمامداری را نیز دربردارد. مقصود از «مطلقه»، شمول و مطلق بودن نسبی است، در مقابل سایر ولایت‌هایی که جهت خاصی در آنها لحاظ شده و محدوده خاصی دارند و اینکه شعاع ولایت مطلقه، مربوط به شئون عامه و مصالح امت است، که خود تقیید در عین اطلاق است و مذکور است در اصل ۱۱۰ قانون اساسی، برخی از مصادیق ولایت مطلقه‌ای است که ولی فقیه دارد و سپس در تبیین مفهوم «فقیه» بیان شده که فقیه، شخصی است که بصیرت ژرف و عمیق نسبت به مجموعه دین و همه زوایای آن داشته باشد نه صرفاً در احکام شرعی و فقه مصطلح، و همچنین در زمینه اجتماعی و سیاسی نیز دارای بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد.

واژگان کلیدی: ولایت، مطلقه، فقیه، قانون اساسی، جمهوری اسلامی.

مقدمه

در جهان امروز به دلیل پیچیدگی و گستردگی روابط اجتماعی و افزون بر این، زیاده‌خواهی انسان امروزی و ضعف ایمان و باورهای مذهبی، ضرورت وجود قانون - عموماً - و قانون اساسی - خصوصاً - اجتناب‌ناپذیر است.

قانون اساسی در هر کشور می‌تواند به عنوان یک میثاق ملی و فصل‌الخطاب نهایی، پایانی بر بسیاری از مشاجرات فکری و محوری برای وحدت ملی باشد و در نقش مادر قوانین، چهارچوب‌ها، اهداف و ارکان و مسئولیت‌های یک نظام سیاسی را تعیین و به تنظیم روابط اجتماعی و حدود اختیارات و آزادی‌ها بپردازد. اصول قانون اساسی هر ملت برخاسته از مذهب، اخلاق، اصول اعتقادی، آمال و آرزوهای مردمی، سابقه تاریخی و خواسته‌های انقلابی آن ملت است که اهداف خاصی را تعقیب می‌کند.

در این راستا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - به عنوان چکیده و خون‌به‌های صدها هزار شهید انقلاب اسلامی - محور اصلی اهداف، افکار، آرمان‌ها و ایده‌آل‌های ملتی انقلابی و مکتبی می‌باشد. مکتبی که اصول، فرامین، معیارها و ارزش‌های آن در وحی الهی و سنت صحیح معصومین^(ع) ریشه دارد.

هر مکتب فکری تلاش می‌کند جامعه را به سوی اهداف و خواسته‌های خود - که روح حاکم بر قانون اساسی آن کشور را تشکیل می‌دهد - سوق دهد. مثلاً نظام سرمایه‌داری غرب، مکتبی است که رفاه مادی، آزادی مطلق اخلاقی و اقتصادی را هدف و معیار می‌داند. در این مکتب استثمار امری مطلوب و رایج است. در این قبیل نظام‌ها همیشه اقلیتی ثروتمند و انحصار طلب صاحب قدرت سیاسی بوده و اکثریت را زیر نفوذ و سلطه خود دارند. «در این نظام‌ها، ماشین، پول و سرمایه، جایی و محلی برای عواطف انسانی و معنویات باقی نمی‌گذارد، سیاست در خدمت اقتصاد به کار می‌افتد و به ظاهر جامعه با این سیستم، در حال رفاه شناخته می‌شود» (مدنی ۱۳۷۵: ۲۰). در سیستم سرمایه‌داری، روح حاکم بر قانون اساسی نیز در این جهت سامان می‌یابد.

مکتب کمونیسم، نقطه مقابل نظام سرمایه‌داری در قرن بیستم بود که با شعار جامعه بی‌طبقه، به مخالفت با مذهب و دین پرداخته و تهاجمی را در جهت سلب آزادی‌های فردی و انحصار قدرت در یک حزب و دولت سامان داد. چنین دیدگاهی روح حاکم بر قانون اساسی کشورهایی مانند اتحاد جماهیر شوروی (سابق) بود. ولی به دلیل ناسازگاری با طبیعت انسانی و ضدیت با معنویت که در اعماق جان آدمیان

ریشه دارد، به سرعت متلاشی گردید که اکنون ما نظاره‌گر دوران زوال آن هستیم. جامعه‌ای خدایی که در آن حاکمیت واقعی از آن خداوند متعال است و بندگان صالح او از جانب خداوند در زمین اعمال حاکمیت می‌نمایند، ایده‌آل مکتب فکری اسلام است. (أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (اعراف، ۱۵۷). جامعه‌ای که در آن امتی تشکیل شود که اجزاء و افراد آن انسان‌های متعالی باشند و سیر به سوی خداوند متعال را در پیش گیرند. روح حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی حاکمیت خداوند و موازین اسلام است که همه چیز را تحت الشعاع خود قرار داده است، قوانینی که بسیاری از آنها دارای پشتوانه آیات قرآن و روایات صحیح می‌باشد. فلسفه ولایت فقیه، حفظ احکام و ارزش‌های الهی از هرگونه انحراف و اجرای احکام اسلام و حرکت در جهت رسیدن به اهداف و آرمان‌های اسلامی است (اکبری ۱۳۷۷: ۳۱). جایگاه والای ولایت و تأثیرات مهم آن در دشمن‌ستیزی، انحراف‌زدایی، حفظ وحدت و منافع میهن، تحقق احکام اسلامی در جامعه و سایر آثار فراوان دیگر، دشمنان کوچک و بزرگ اسلام و کشور اسلامی ایران را به صحنه مبارزه با اصل ولایت فقیه و همچنین شخص ولی فقیه آورده است (اکبری ۱۳۷۷: ۱۰۸).

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (بعد از بازنگری) ۱۴ فصل و ۱۷۷ اصل دارد. ویژگی خاصی که آن را از قانون اساسی سایر کشورها ممتاز کرده است، تصریح به حاکمیت موازین اسلامی بر کلیه قوانین در اصل ۴ و پذیرش ولایت مطلقه فقیه در اصول ۵، ۵۷ و ۱۱۰ می‌باشد و با توجه به نقش اساسی رهبری در قانون اساسی در این نوشتار به بررسی مسأله ولایت مطلقه فقیه می‌پردازیم.

رویکرد پژوهش حاضر به صورت توصیفی - تحلیلی است به نحوی که ابتدا مفهوم «ولایت»، انواع ولایت اعم از تکوینی و تشریحی و... مورد تبیین و سایر دیدگاه‌های هم‌عرض مورد بررسی قرار گرفته و در پی آن مفهوم ولایت در قانون اساسی جمهوری اسلامی بیان شده است و در ادامه، دایره و گستره اختیارات فقیه بیان شده و مفهوم «مطلقه» مورد واکاوی قرار گرفته و تفاوت آن با استبداد و دیکتاتوری و... بیان شده است و سپس مفهوم «فقیه» و ویژگی‌های آن از جهات علمی و اخلاقی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

مفهوم شناسی نظریه ولایت مطلقه فقیه

اغلب فقها و اندیشمندان اسلامی که به بحث در مورد ولایت فقیه پرداخته‌اند بیشتر سعی در ارائه ادله ولایت فقیه و تبیین حدود اختیارات فقها داشته و کمتر در مورد مبادی تصویری مسأله بحث کرده‌اند. اما از آنجا که یافتن تعاریف و مفاهیم مندرج در یک نظریه، بنیادی‌ترین کار یک پژوهش علمی است و همچنین تلقی صحیح و شفاف مسأله در گرو فهم درست مفاهیم است، لذا سعی بر این است که به مبادی تصویری نظریه «ولایت مطلقه فقیه» پرداخته شود.

مفهوم «ولایت» در نظریه ولایت مطلقه فقیه

ولایت (به فتح «واو»)، ولایت (به کسر «واو»)، ولی، مولی، اولی و امثال آنها و برگرفته از ماده «ولی» و در شمار پرکاربردترین واژه‌های قرآن کریم بوده که به صورت‌های مختلف، ۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد در قالب فعل در قرآن کریم آمده است (مطهری ۱۳۷۷: ۱۳)، ولایت به معنای قرب و نزدیکی و از مفاهیم اضافی که دارای دو طرف نسبت و اضافه می‌باشد (زمخسری بی تا: ۵۰۹).

راغب اصفهانی در مفردات می‌نویسد: «الولاء و التوالی أن یحصل شیئان فصاعداً حصولاً لیس بینهما ما لیس منهما» و لاء و توالی عبارت است از آنکه: دو چیز یا بیشتر طوری با همدیگر قرار گیرند که چیزی غیر از خود آنها در میانشان وجود نداشته باشد (راغب اصفهانی بی تا: ۵۳۳).

راغب، راجع به خصوص کلمه «ولایت» از نظر موارد استعمال می‌گوید:

ولایت (به کسر «واو»)، به معنی نصرت است اما ولایت (به فتح «واو»)، به معنی تصدی و صاحب اختیاری یک کار است و گفته شده است که معنی هر دو یکی است و حقیقت آن، همان تصدی و صاحب اختیاری است (مطهری ۱۳۷۷: ۱۵).

بر این اساس خداوند متعال در عالم تکوین به طور مطلق، ولی تمام موجودات است و همه موجودات نیز بدون استثناء تکویناً ولی خدا هستند، زیرا خداوند که رب است و بین موجودات که مربوطند حجاب و فاصله‌ای وجود ندارد. به عنوان مثال خداوند ولی مومن است. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و مؤمن هم ولی خداست و به مؤمن ولی الله می‌گویند که جمع آن اولیاء الله است و لذا در ولی به معنی

مفعول، تمام آثار و خصوصیات ولّی به معنی فاعل مشهود است و مانند آینه تمام چهره صاحب صورت را در خود منعکس می‌کند (حسینی طهرانی ۱۳۹۰ ج ۱: ۲۵).

طریحی در **مجمع‌البحرین** می‌گوید: ولایت با فتحه واو به معنای محبت و با کسره واو به معنای تولیت و سلطنت است و والی را کسی گویند که زمام امور دیگری را به دست خود گیرد و عهده‌دار آن گردد (طریحی بی‌تا ج ۱: ۴۵۵).

جوهری در **صحاح** می‌نویسد: هر کس کار دیگری را بر عهده گیرد «ولّی» اوست (جوهری ۱۹۸۴ ج ۶: ۲۵۲۸).

ولایت در اصطلاح به معنای سلطه بر شخص یا مال یا هر دو است، اعم از اینکه سلطه عقلی باشد یا شرعی، اصلی باشد یا عرضی (بحرالعلوم ۱۳۶۲ ج ۳: ۲۱۰). و در عرف، هنگامی که می‌گویند فلانی ولایت دارد، مراد آنها امارت کسی است که بر خطه‌ای حکمرانی دارد و منطقه‌ای زیر پوشش حکومت اوست و از این جهت بر امیر، والی اطلاق می‌شود؛ زیرا بر امارت سلطه یافته و نزدیکترین افراد به آن حکومت است (معرفت ۱۳۷۷: ۴۱).

طبری و ابن‌اثیر هم در آثار تاریخی خود وقتی می‌خواهند حوادث مربوط به دوره حکومت هر یک از حاکمان سیاسی را بازگو کنند همین واژه ولایت را برای بیان گزارش آن حوادث انتخاب می‌کنند مانند «ولایة عبدالله بن عامر»، «ولایة مروان بن محمد» (طبرسی ۱۳۸۷ ج ۴: ۱۰۳).

یا وقتی ابوبکر خلیفه اول می‌خواهد از حکومت شانه خالی کند و اقاله خلافت کند، سخنش این است «وَلِیَّتْکُمْ وَ لَسْتُ بِخَیْرَ کُمْ» یعنی بر شما ولایت پیدا کردم در حالی که بهترین شما نبودم (مجلسی ۱۴۰۳ ق. ج ۴۹: ۲۸۰).

نتیجه آنکه «ولّی» در لغت دارای معنای واحدی است و آن ارتباط و نزدیکی بین دو چیز است به گونه‌ای که فاصله‌ای در میان آنها نباشد. البته این قرب علاوه بر قرب مادی، قرب معنوی را نیز شامل می‌شود و این معنا مصادیق متعددی دارد، آنچه مجموعاً از تدبّر در قرآن کریم به دست می‌آید این است که: از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: ولاء منفی و ولاء مثبت. یعنی از طرفی مسلمانان مأموریت دارند که دوستی و سرپرستی غیر مسلمانان را نپذیرند و از طرف دیگر دعوت شده‌اند که ولاء دیگری را دارا باشند و به آن اهتمام ورزند. ولاء اثباتی نیز به نوبه خود بر دو قسم است: ولاء عام و ولاء خاص، که ولاء خاص نیز دارای اقسامی است مانند ولاء محبت، ولاء تصرف یا

تکوینی که یکی از برجسته‌ترین اقسام ولایت خاص، ولایت تدبیر و سرپرستی، امامت و زعامت است (مطهری ۱۳۷۷: ۱۷-۱۵) و از سوی دیگر، تتبع کاربردهای عرفی این واژه و مراجعه به متون اصیل عربی، گویای این حقیقت است که ولایت، شایع‌ترین کاربرد آن همان مدیریت اجتماعی و اداره حکومت و زمامداری است.

در کتاب و سنت برای «ولایت» مفهومی متفاوت با آنچه از عرف و لغت شناختیم وجود ندارد، یعنی برای ولایت، حقیقت شرعی‌ای نیست، آیات ولایت، از محورهای مهم بحث‌های قرآن است و در آنها مفهومی جز سرپرستی و قیام به شئون دیگری مطرح نیست. البته این تصدی و مدیریت، گاهی در شعاعی محدود مطرح است مانند (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا)، (اسراء، ۳۳) و گاهی دایره‌ای وسیع و گسترده را شامل می‌شود مانند ولایت تکوینی خداوند بر هستی (فَاللهُ هُوَ الْوَالِي) و یا ولایت تشریحی ایزد سبحان و پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) در قانون‌گذاری و فرمانروایی بر جامعه (اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رٰكِعُونَ) (مائده ۵۵) (جعفر پیشه ۱۳۸۱: ۲۷).

در **نهج البلاغه** واژه «والی» ۱۸ بار، و «ولایة» جمع والی ۱۵ بار و «ولایت و ولایات» ۹ بار به کار رفته است و در تمامی موارد همان مفهوم امارت و حکومت سیاسی مقصود است. فَإِنَّ الْوَالِي إِذَا اِخْتَلَفَ هَوَاهُ، منعه ذلك كثيراً مِنَ الْعَدْلِ (**نهج البلاغه** نامه ۸۹). به درستی که حاکم آنگاه که در پی آرزوهای گوناگون باشد، چه بسا از دادگری باز ماند.

اما بعد: فَقَدْ جَعَلَ اللهُ سُبْحٰنَهُ لِيْ عَلِيكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ اِمْرِكُمْ.

خدای سبحان با سپردن حکومت بر شما به دست من، حقی برای من بر عهده شما نهاده است. (**نهج البلاغه** خطبه ۲۱۶)

ولایت فقیه به عنوان مبنای حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، در فقه سیاسی شیعه سابقه‌ای دیرینی دارد. بحث ولایت فقیه به صورت کلامی یا فقهی مورد توجه قرار گرفته است و هر دو رویکرد طرفدارانی دارد. براساس رویکرد کلامی ولایت فقیه، حاکمیت اصالتاً و بالذات از آن خداست و منشأ آن ربوبیت و مالکیت مطلق الهی است که این ولایت و ربوبیت به دو بخش تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود (دستغیب ۱۳۶۳: ۱۶۵). بر اساس ربوبیت و ولایت تشریحی خداوند و با استناد به دلایل عقلی همچون حکمت و لطف الهی، جعل حاکم الهی از سوی خداوند ضروری است (شمس ۱۳۸۴:

۱۶۴) که آیات ولایت و اطاعت، قطعاً شامل پیامبر و ائمه معصومین^(ع) می‌شود که بیانگر ولایت آنها و وجوب اطاعت از آنهاست و از سوی دیگر این لطف و حکمت الهی منحصر به زمان معصومین نخواهد بود و خداوند متعال، همگان را در زمان غیبت از نعمت هدایت برخوردار نموده و از این لطف دریغ نمی‌نماید. پس همان‌گونه که نصب امام معصوم واجب است، نصب فقیه جامع‌الشرائط نیز ضروری خواهد بود. از این رو در صورت حضور معصوم، امام معصوم، حاکم و حکومت و ولایتش مشروع است و در زمان غیبت هر فردی که بیشترین قرابت را از جهت علمی (فقاہت) و اخلاقی (عدالت) به امام معصوم داشته باشد حکومتش مشروعیت دارد. براین اساس، ولایت فقیه استمرار ولایت پیامبر خدا(ص) و اوصیای آن حضرت می‌باشد. بنابراین اگر در بحث ولایت فقیه به بررسی مبنای ولایت فقیه پردازیم، از آنجا که هر ولایتی غیر از ولایت الهی مردود و غیر مشروع است و ولایت از افعال الهی است، پس بحث ولایت فقیه وارد حوزه علم کلام می‌شود (شمس ۱۳۸۴: ۱۶۴) و از آنجا که پیامبر گرامی اسلام(ص) بر اساس ولایت تشریحی که از جانب خداوند متعال به ایشان داده شده است دارای سه شأن مرجعیت دینی، قضاوت و زعامت سیاسی(ولایت) است، پس از پیامبر(ص)، امامان و فقهای جامع‌الشرائط این شئون را دارند (اکبری ۱۳۹۲: ۱۲۸).

مفهوم «مطلقه» در نظریه ولایت مطلقه فقیه

از دیدگاه نظریه سیاسی شیعه، ولایت عالمان دین به امام معصوم^(ع) باز می‌گردد یعنی اعمال ولایت آنها به استناد اذنی است که امامان معصوم^(ع) به آنها داده‌اند. یعنی همانطور که امام معصوم^(ع) مطابق ادله بعد از پیامبر(ص) از مرجعیت دینی برخوردار است و صاحب ولایت است و می‌تواند در امور دیگران تصمیم‌گیری نماید. عالمان دین هم به نیابت از امام معصوم^(ع) دارای چنین ولایتی و اختیاراتی می‌باشند. حال سؤال این است که آیا عالمان دین از تمام اختیاراتی که پیامبر(ص) و امام معصوم^(ع) برخوردار بودند، برخوردار است، یعنی به هر میزان که مصلحت جامعه اقتضا کند فقیه دارای اختیار است و می‌تواند دخل و تصرف کند یا اینکه اختیارات عالمان دین کمتر و محدودتر از اختیارات معصوم است. برخی از کسانی که از ولایت فقیه جانبداری می‌کنند آن را در چهارچوب خاصی مانند قضاوت یا محدوده‌هایی که ضرورت اقتضا می‌کند مقید می‌سازند و قائل به «نیابت محدود» یا «ولایت مقیّده» می‌باشند. اما

در مقابل این نظریه عده‌ای بر این باورند که دایره اختیارات فقیه محدودتر از امام معصوم^(ع) نیست و درست به اندازه اختیارات امام معصوم^(ع) است. و هر جا که مصلحت اقتضا کند ولی فقیه نیز از اختیارات لازم برخوردار می‌باشد و لذا قائل به «نیابت عام» یا «ولایت مطلقه» می‌باشند. امام خمینی که از مدافعان نظریه ولایت مطلقه است در این باره چنین می‌گوید: «این توهم که اختیارات رسول اکرم^(ص) بیشتر از حضرت امیر^(ع) بود، یا اختیارات حکومت امیر^(ع) بیش از فقیه است باطل و غلط است» (عمو شاهی ۱۳۷۹: ۴۴). به طور کلی نکات زیر با توجه به آراء امام خمینی در خصوص قلمرو اختیارات ولی فقیه قابل توجه است:

۱. محدوده ولایت علاوه بر مناصب افتاء، قضاوت؛ سیاست امور مرتبط با حکومت، مسائل عمومی و اجتماعی تعیین شده است؛
۲. از جمله ویژگی‌های نظر حضرت امام، عدم تقید به احکام فرعی اولی و ثانوی در عین تقیید به مصلحت نظام است. فقیه در بیان احکام فرعی اولی و ثانوی، فتوا می‌دهد، فتوا اخبار از انشاء شارع است، حکم فقیه در این زمینه ارشادی است اما در زمینه تدبیر امور عامه و حکومت در زمان و مکان خاص، فقیه «حکم» می‌دهد حکم، انشاء فقیه حاکم است و از ولایت او ناشی می‌شود لذا «مولوی» می‌باشد. فتوا کلی است اما حکم، جزئی و خاص است؛
۳. ولی فقیه مطلق العنان نیست تا هرگونه که خواست و اراده کرد عمل نماید «فعل ولایی» مقید به «مصلحت» جامعه اسلامی است؛
۴. قید «مطلقه» که توسط حضرت امام خمینی در تعبیر ولایت مطلقه فقیه به کار برده شده است مربوط به اختیارات ولی فقیه در اداره کشور بوده به این نحو که فقیه از همه اختیارات یک حاکم مبسوط‌الید، برخوردار است (عمو شاهی ۱۳۷۹: ۴۵). به عبارت دیگر از دیدگاه قائلین به ولایت مطلقه فقیه، مقصود از اطلاق در عبارت: «ولایت مطلقه فقیه» شمول و مطلق بودن نسبی است. یعنی اگر گفته می‌شود ولایت فقیه مطلق است در مقابل سایر ولایت‌هایی است که جهت خاصی در آنها در نظر گرفته شده است و محدوده خاصی دارند؛ مانند ولایت پدر در ازدواج دختر، ولایت پدر و جد پدری در تصرفات مالی فرزندان نابالغ، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار و... که در کتب فقهی به تفصیل از آنها بحث شده است.

از این رو قائلین به ولایت مطلقه فقیه معتقدند که بستر و گستره ولایت فقیه مطلق است و حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و حکومتی را در بر می‌گیرد و فلسفه آن اداره جامعه اسلامی، برقراری عدالت و امنیت، احقاق حقوق مردم و حفظ حدود الهی می‌باشد و در این زمینه بین اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و امام (ع) و فقیه فرقی نیست و در خارج کردن هر مورد از این قاعده نیازمند دلیل بر اختصاص آن به نبی و امام هستیم.

به تعبیری می‌توان ولایت مطلقه را همان کارکرد متعارف حکومت دانست به این معنا که هر گاه مصلحت عمومی اقتضا کند ولایت فقیه احکامی مبتنی بر آنها صادر می‌کند لذا مصالحی که در دایره زندگی خصوصی افراد قرار دارد و هیچ گونه ارتباطی با حوزه عمومی ندارد تحت ولایت مطلقه فقیه قرار نمی‌گیرد و امام خمینی در این زمینه چنین می‌نویسد:

بر فرض که چنین ولایتی (در امور خصوصی) برای معصومین (علیهم السلام) باشد برای فقیه چنین ولایتی ثابت نیست و لذا اگر گفتیم معصوم (ع) حق داشته است همسر کسی را طلاق دهد و یا مال شخصی را بفروشد و یا از او بگیرد، بدون آنکه مصلحت عمومی اقتضا کند، چنین ولایتی برای فقیه ثابت نمی‌باشد (جوادی و امینی ۱۳۸۸ ج ۲: ۱۵۹).

بنابراین محدوده اصلی ولایت مطلقه، قانون اسلام و اهداف دین است و مطلق بودن ولایت اسلامی امری نسبی است به این معنا که در حوزه اختیارات حکومتی و در چهارچوب دین و مصالح مردم محدودیتی ندارد و روشن است که این نیابت و جانشینی عام یا ولایت مطلقه صرفاً عنوانی حقوقی و اعتباری است و هرگز به معنای آن نیست که فقیه در اوصاف و شخصیت علمی و اخلاقی، دارای همان کمالات معصوم است، زیرا کمالات امام معصوم و فضایل ایشان به دلیل صلاحیت‌هایی که در شخص او نه جایگاهش واجد است از اموری نیست که با جعل و اعتبار به دیگران منتقل شود. از این رو لازم است که توجه شود که ولایت مطلقه در زبان فقه و حقوق، ناظر به جایگاه و موقعیت حقوقی شخص فقیه و حوزه اختیارات شرعی اوست و با ولایت مطلقه در فرهنگ عرفانی فرق دارد و لذا امام خمینی تصریح می‌نماید:

وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس توهم نباید پیدا

شود که مقام فقها همان مقام ائمه و رسول اکرم (صلی الله علیه و اله و سلم) است. زیرا این جا صحبت از مقام نیست بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع (جوادی و امینی ۱۳۸۸ ج ۲: ۱۶۰).

پس آنچه در مورد فقیهان عادل مورد تأکید است دستیابی به ولایت تشریحی (به معنای اولویت تصرف در امور حقوقی و قوانین مربوط به دین و دنیا) هر چند راه رسیدن به مراتبی از ولایت تکوینی (به معنای توان تصرف در پدیده‌های طبیعی) بر روی هیچ کس بسته نیست. (یوسفیان ۱۳۸۷: ۱۹۸).

مفهوم «فقیه» در ولایت مطلقه فقیه

ریشه کلمه فقیه، فقه و در لغت به معنای فهم و ادراک می‌باشد. فیومی در *مصباح‌المنیر* می‌گوید؛ الفقه، فهم‌الشیء (فیومی ۱۴۰۵ ج ۲: ۴۷۹). فقه در *مفردات* راغب چنین معنا شده است: فقه آن است که انسان با استنتاج از معلومات و قضایای بالفعل و موجود به مجهول دست یابد (راغب اصفهانی ۱۳۹۲ ق: ۴۰۲). فقه به معنای فهم تنها نیست بلکه به معنای فهم دقیق و همراه با موشکافی و ریزبینی است.

کلمه «فقه» اصطلاحاً در دو معنا به کار رفته است:

۱. فقه: یعنی علم و آگاهی به مجموعه دین.

۲. فقه: یعنی دانش تحصیل احکام شرعی.

در هر حال فقه، صرف دانستن احکام نیست بلکه، دانستن استدلالی احکام است. در اصطلاح نخست «فقه» عبارت است از بصیرت کامل نسبت به کل دین و مجموعه آنچه که خدای متعال برای بشر فرستاده است. که این مجموعه عقاید و اخلاق و احکام (اعم از فردی، اجتماعی و سیاسی) است.

ملاصدرا در شرح اصول کافی معتقد است که در بسیاری از احادیث که از «فقه» سخن به میان آمده است، منظور بصیرت در امر دین به طور کلی است و اختصاص به علم به احکام شرعی ندارد (صدرالدین شیرازی ۱۳۶۶ ج ۱: ۱۹۹).

با توجه به اصطلاح نخست، فقیه به کسی می‌گویند که بصیرت ژرف و عمیق در امر دین به معنای اعم آن دارد. دومین معنای اصطلاحی «فقه» علم به احکام و مقررات فرعی شرعی از روی ادله است. به این معنا فقه دانشی است که میان مسلمانان رواج

یافته است و وظیفه‌اش تعیین تکلیف مکلفان و استنباط احکام شرعی است. تاریخ این اصطلاح که اخص از معنای اصطلاحی نخست است به نیمه اول قرن دوم هجری بر می‌گردد. البته در زمان معصومین^(ع) فقیه به کسی اطلاق می‌شد که به همه علوم دینی در اصول و فروع و اخلاق مجهز باشد نه فقط به مسائل فروع دین، چنانکه اکنون مصطلح است. به عبارت دیگر فقاہت بُعد وسیع تری داشته است، سپس فقهای سلف به جای فقیه از کلمه «مفتی» استفاده کرده و بعد از آن علامه حلی کلمه «مجتهد» را جایگزین فقیه و مفتی نمود. آنگاه سید ابوالحسن اصفهانی کلمه «مرجع تقلید» را در رساله خود مطرح نمود. از طرف دیگر عنوان ثقة الاسلام اولین بار برای شیخ کلینی و عنوان حجة الاسلام اولین بار برای امام محمد غزالی به کار برده شده است. لغت «آیت‌الله» نیز اولین بار به علامه حلی نسبت داده شده است و علتش کرامات فراوان او بود. به عبارت دیگر، کرامات او نشانه و آیه خدا و سوق دهنده انسان به سوی خدا بود. از این رو به آیت‌الله ملقب گردید، هم اکنون این عنوان برای «مجتهد» و عنوان «آیت‌الله العظمی» برای «مجتهدی که به مرجعیت می‌رسد» به کار برده می‌شود (عموشاهی ۱۳۷۹: ۹۶). نتیجه اینکه مراد از فقیه در بحث ولایت مطلقه فقیه، معنای اصطلاحی اول است؛ یعنی کسی که علم و آگاهی عمیق نسبت به مجموعه دین و همه زوایای آن دارد و عنوان ورثه انبیاء نیز بر چنین افرادی صادق است. فردی که به غیر فقه مصطلح و اصول فقه، چیز دیگری از اسلام نمی‌شناسد و با سیاست‌های جهانی آشنایی ندارد، به لحاظ نظری و عملی توان اداره شهر کوچکی را هم نخواهد داشت؛ تا چه رسد به اداره حکومت اسلامی در یک کشور بزرگ و حکومت بر همه ملل در صورتی که زمینه آن موجود باشد. براین اساس می‌توان گفت که امام خمینی تبیین جدیدی از اجتهاد و فقاہت ارائه نموده‌اند (عموشاهی ۱۳۷۹: ۳۳).

امام خمینی می‌فرماید:

اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نیست بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد (عموشاهی ۱۳۷۹: ۳۶).

تفاوت جوهری و اصلی نظریه ولایت فقیه با دیگر نظام‌های سیاسی در «فقهت» و «فقیه بودن حاکم» نهفته است. اهمیت محوری شرط فقهت تا بدانجاست که این نظریه به اعتبار این شرط «ولایت فقیه» خوانده شده است. از این رو گاه این پرسش در ذهن به وجود می‌آید که با توجه به اینکه مدیریت و حکومت داری تابع تخصص و آگاهی‌های مختلفی است، تأکید و تکیه بر فقهت در امر حکومت‌داری چه توجیهی می‌تواند داشته باشد و چرا از میان تمام اقشار مردم فقط «فقیه» باید حاکم سیاسی باشد؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت که اولاً در روایات مربوط به ولایت فقیه بر ویژگی «آگاهی از حلال و حرام» تأکید شده و این صفت ویژگی اصلی حاکم معرفی شده است. امام خمینی می‌فرماید: اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود (به نقل از عموشاهی ۱۳۷۹: ۳۴). ثانیاً شرط فقهت برای سیاستمدار اسلامی، شرطی است که میان حکیمان و متکلمان مسلمان اعم از شیعه و سنی رایج بوده و جزء اصول متفق علیه نظریه سیاسی آنها به حساب می‌آید. ثالثاً در یک حکومت دینی دغدغه اصلی، اجرای دین است و بدون حضور یک مدیر اسلام‌شناس در رأس حکومت دینی نمی‌توان به اجرای دین در جامعه اطمینان داشت و علاوه بر این برجسته‌سازی این ویژگی به خاطر این است که نظام اسلامی، بر خلاف نظام‌های سکولار تنها به زندگی و معیشت دنیوی نمی‌اندیشد، بلکه در پی آن است که همه امور جامعه را با برنامه‌ها و قوانین الهی هماهنگ سازد. بر همین پایه، تأکید بر فقهت به معنای نادیده گرفتن صفات دیگر نیست، از این رو نظریه‌پردازان ولایت فقیه بر این باورند که در ثبوت و اعمال ولایت علاوه بر فقهت شرایط مهم دیگری مانند مدیریت و تدبیر و زمان‌شناسی باید وجود داشته باشد تا حاکمیت مشروعیت یابد و فقیه فاقد این شرایط، حق رهبری و ورود به مسأله ولایت ندارد. به تعبیر فلسفی، فقهت جزء العلة برای ولایت است و نه تمام العلة، و شرط فقهت برای آن است که مدیریت بر محور اراده تشریعی خدای سبحان انجام پذیرد، ولی شرایط دیگر هم لازم است. لذا اگر شخص فقیه نتواند مصادیق و جزئیات را تشخیص دهد و از تطبیق آنها بر خواسته شارع ناتوان باشد، ولایت ندارد. شاهد این مدعا، اصول مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که به تأیید ده‌ها فقیه برجسته رسیده است و در اصل پنجم آمده است:

«در زمان غیبت، حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت، بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است». (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۵: ۶۳).

نظریه ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی

در اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همین برداشت از ولایت فقیه، یعنی ولایت مطلقه به صراحت آمده است:

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت اند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند». از مجموعه مذاکرات شورای بازنگری قانونی اساسی چنین بر می آید که قید مطلقه که در این اصل آمده است، دقیقاً با توجه و عنایت به اختیاراتی است که ولی فقیه در شرع واجد آن است، اعضای محترم شورای بازنگری، با وجود آنکه در اصل ۱۱۰ قانون اساسی مواردی را به عنوان اختیارات ولی فقیه آورده اند در اصل ۵۷ با آوردن قید «مطلقه» مقصود خود از اصل ۱۱۰ بیان داشته اند، چون در طرح اصل ۱۱۰ در قانون اساسی سخن از «اختیارات ولی فقیه» است، این توهّم برانگیخته می شود که حوزه اختیارات ولایت، محدود است و گرنه جایی برای ذکر عناوین اختیارات نیست. اما مراجعه به مجموعه مذاکرات شورای بازنگری جایی برای چنین توهمی باقی نمی گذارد. زیرا هنگامی که اصل ۱۱۰ در این شورا به بحث گذارده می شود بعضی از اعضا پیشنهاد می دهند:

«چون امکان دارد کسانی از این اصل، مفهوم بگیرند و بگویند نفی غیر است و معلوم می شود ولی فقیه اختیارات دیگری ندارد می گوییم این وصف مطلقه را ذکر کنید تا این اصل نفی غیر نکند (یزدی ۱۳۶۹ ج ۳: ۱۶۳۵).

و بدین ترتیب رئیس شورای بازنگری در موافقت با این پیشنهاد مطالبی بدین شرح می گوید:

«ما معتقدیم که بلا اشکال فقیه ولایت مطلقه دارد. ما می گوییم در قانونتان یک عبارتی بیاورید که بر این معنا اشاره بشود، محدود نکنید

... ما می‌خواهیم شما عبارتی در قانون اساسی ذکر بفرمائید که به هدف ما که ولایت مطلقه فقیه است و این مذکورات در اصل ۱۱۰ هم از مصادیق آن است، اشاره کرده باشید» (یزدی ۱۳۶۹ ج ۳: ۱۶۳۱).

و در ادامه عضو و نایب رئیس شورای بازنگری قانون اساسی نیز با این پیشنهاد موافقت کرده و می‌گوید: «مفهوم این اصل (ولایت مطلقه) این است که اگر بعداً ولی فقیه یک جا خواست مستقیماً بیاید دخالت کند بتواند، همین کاری که امام می‌کردند، یعنی یک دفعه می‌آمدند و می‌گفتند این وزیر را بگذارید به نخست‌وزیر اجازه می‌دادند بدون توافق مجلس چنین کاری بکنند، یا این پول را برداریم یا این پول را بگذاریم، این تصمیمات با این کلمه «مطلق» که گذاشتیم، دیگر در قانون اساسی مبنا پیدا می‌کند. معنای این «مطلق» را که می‌گذاریم این است که محدود به ۱۰-۱۲ تا اختیار نیست، می‌تواند در هر جا از بالای سر بیاید و بگوید این کار بشود یا نشود (یزدی ۱۳۶۹ ج ۳: ۱۶۳۱-۱۶۳۲).

بنابراین در آن شورا بحث فقط بر سر این بوده که ذکر قید «مطلقه» در متن قانون اساسی لازم است یا نه ولی در اصل مبنای نظریه ولایت مطلقه، سخن مخالفی نبوده است. سپس درباره اینکه قید مطلقه را در کدام یک از اصول بیاورند بحث می‌شود که در نهایت به اتفاق آراء تصویب می‌شود که در اصل ۵۷ قانون اساسی ذکر گردد. از این رو کاملاً منطقی است که بگوییم اصل یکصد و دهم قانون در مقام بیان و تفصیل برخی از موارد ولایت مطلقه‌ای است که ولی فقیه دارای آن می‌باشد و اینکه بگوییم منظور از ولایت مطلقه همان اختیارات بسیار وسیعی است که در اصل ۱۱۰ بیان گردیده است، و از این اختیارات تعبیر به ولایت مطلقه شده قابل تأمل است. بر مبنای ولایت فقیه، کلیه قوانین بعد از آنکه مسیر نهایی خود را طی کرد، از آنجا که تحت نظارت ولی فقیه قرار دارد از مشروعیت برخوردار بوده و اطاعت از آن لازم است. بنابراین رعایت قانون، وظیفه‌ای شرعی است و رهبر و ولی فقیه نیز از آن جهت که خود فردی از افراد جامعه است، موظف به رعایت قانون است، چنانکه در اصل ۱۰۷ قانون اساسی نیز آمده است: «رهبر در قوانین با سایر افراد کشور مساوی است». در فقه اسلامی نیز به این نکته مهم اشاره شده است. «نقض حکم حاکم حرام است حتی بر خود حاکم». زیرا رهبر و صاحب منصب ولایت، علاوه بر شخصیت حقوقی که منشأ حکومت او بر همه ارکان قدرت است، شخصیتی حقیقی نیز دارد که وی را به پیروی

از قانون ملزم می‌کند. بنابراین در حالت عادی، قوانین، بر طبق روال جاری و معهود اعمال می‌شوند و مادامی که مشکل خاصی در میان نباشد دلیلی هم برای دخالت و اعمال نفوذ نیست.

اما در هر کشوری گاه وضعیت‌های ویژه‌ای پیش می‌آید که دخالت مرکز و قدرت بالاتر را که مسئولیت نهایی حفظ نظم و امنیت عمومی را بر عهده دارد می‌طلبد که در اینجا مقام رهبری می‌تواند به استناد «ولایت مطلقه» که هم مستند به ادله شرعی است و هم در متن قانون اساسی آمده است در موارد خاص در جایی که مصلحت بالاتر اقتضا کند به پشتوانه شرع و قانون از اختیارات خود در صدور حکم حکومتی استفاده کند و دستور خاصی بدهد (به این معنا که قانون موقتاً اجرا نشود یا قانون تغییر نماید) پس اعمال ولایت بی‌ضابطه نیست بلکه تحت ضابطه شرعی و قانونی است و لذا حاکمیت قانون در تمامی مراحل حکومت اسلامی کاملاً رعایت می‌گردد (جوادی و امینی ۱۳۸۸ ج ۱، ۱۶۶).

بررسی برخی شبهات

شبهه ناسازگاری ولایت و جمهوریت در قانون اساسی جمهوری اسلامی

اکنون پس از بیان «مفهوم ولایت» به بررسی نقدی که از سوی برخی افراد در ارتباط با مفهوم ولایت مطرح است، می‌پردازیم.

برخی از منتقدان ولایت سیاسی فقیه چنین می‌پندارند که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گرفتار تناقضی حل‌ناشدنی است. اشکال عمده این گروه بر قانون اساسی این است که می‌گویند سیستم «حکومت جمهوری اسلامی زیر حاکمیت ولایت فقیه» هم در سطح تئوری و هم در مرحله قانونگذاری یک سیستم غیر منطقی و نامعقول است و امکان موجودیت و مشروعیت برای آن متصور نیست. زیرا معنای ولایت آن است که مردم مانند کودکان و دیوانگان حق رأی و مداخله و حق هیچ‌گونه تصرفی در اموال و نفوس در امور کشور خود را ندارند و همه باید جان بر کف، مطیع اوامر «ولّی امر» خود باشند و هیچ شخص و یا نهادی نباید از فرمان رهبری سرپیچی و تعدی کند. از سوی دیگر، «جمهوری» که در مفهوم سیاسی و لغوی و عرفی خود، جز به معنای حاکمیت مردم نیست، هر گونه حاکمیت را از سوی شخص یا اشخاص یا مقامات خاص، به کلی منتفی و نامشروع می‌داند و هیچ شخص یا مقامی

را جز خود مردم به عنوان حاکم بر امور خود در کشور خود نمی‌پذیرد. بنابراین قضیه «حکومت ایران، حکومت جمهوری زیر حاکمیت ولایت فقیه است» معادل با قضیه «حکومت ایران، حکومت جمهوری است و این چنین نیست که حکومت ایران، حکومت جمهوری باشد» می‌باشد و این تناقض منطقی آشکاری است که نیروی عاقله بشری هرگز نمی‌پذیرد و طبقه ملازمه حکم عقل و شرع، شرع نیز آن را مردود و باطل می‌شناسد (حائری ۱۹۹۵: ۲۱۵-۲۱۶).

در نقد و بررسی این اشکال باید گفت که بخشی از این اشکال در ارتباط با تفسیری است که این منتقدان از مفهوم «ولایت» دارند، زیرا پیش فرض آنان این است که مفهوم «ولایت» به عنوان رکن اساسی این نظریه، مفهومی جز قیومیت و محجوریت ندارد؛ حال آنکه چنانکه گذشت، اولاً ولایت در اینجا به معنی حکومت است و نه سرپرستی گروهی خاص از مردم، و همچنین هیچ دولت و نظام سیاسی از ولایت به این معنا (حکومت) بی‌نیاز نیست لیکن در جامعه‌ای که متشکل از افراد دیندار است، حکومت آن مبتنی بر حاکمیت و مرجعیت دینی خواهد بود و این شیوه حکومتی به معنای نادیده گرفتن عقل و تدبیر شهروندان و افراد آن جامعه نیست. پس ولایتی که موضوع گفتگوی ولایت فقیه است همان امامت و حاکمیت سیاسی است و ربطی به ولایت در کتاب «الحجر» ندارد. این ولایت را مردم خردمند و فرزانه از روی انتخاب و آزادی می‌پذیرند. آیا می‌توان ولایت پیامبر^(ص) بر شخصیت‌های بزرگ مهاجر و انصار را ولایت بر محجوران دانست؟ و از سوی دیگر، مگر ملاک جمهوریت دخالت مردم در شؤون اجتماعی خویش و احترام به رأی انسان‌ها نیست که این حق برای مردم در حکومت اسلامی بی‌کم و کاست محفوظ است و مردم در نظام جمهوری اسلامی حتی در بالاترین سطح یعنی در تعیین رهبر هم دخالت دارند.

شبهه عینیت ولایت مطلقه فقیه با حکومت مطلقه

برخی به دلیل کاربرد لفظ «مطلقه» در دو اصطلاح، «ولایت مطلقه فقیه» و «حکومت مطلقه» چنین پنداشته‌اند که معنای آن دو یکی است بنابراین حکومت مبتنی بر ولایت فقیه را استبدادی تصور کرده‌اند و در این مورد گفته‌اند «قائلین به ولایت مطلقه فقیه شعاع و فرمانروایی فقیه را به سوی بی‌نهایت کشانیده و فقیه را همچون خداوندگاری روی زمین می‌دانند (حائری ۱۹۹۵: ۱۷۸).

ولایت مطلقه فقیه یک اصطلاح فقهی است که مبانی کلامی، فقهی و سیاسی ویژه خود داشته و با مفهوم حکومت مطلقه مصطلح در فلسفه سیاست و حقوق اساسی که ناشی از اعمال قدرت نامحدود شخصی و بی ضابطه است، متفاوت بوده و بین آنها تنها اشتراک لفظی وجود دارد. در این دیدگاه ولی فقیه به عنوان عالی ترین مقام نظام اسلامی، ضمن آنکه در برابر قانون با سایر افراد مساوی است و دارای هیچ گونه امتیاز شخصی و برتری ذاتی و یا استثنایی ویژه در مسئولیت حقوقی و کیفری و سیاسی باشد، در عین حال دارای اختیارات فرا دستوری است. منظور از قواعد فرا دستوری در اصطلاح حقوق اساسی آن دسته از قواعد و مقررات قانون اساسی است که حاکم بر سایر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر است (عمو شاهی ۱۳۷۹: ۴۵).

در حالی که حکومت مطلقه در بین رژیم‌های سیاسی، حکومتی استبدادی است و بر اساس حاکمیت فرد و یا گروه خاصی بنا شده، زور مدار، سرکوب‌گر، بدون معیار و قانون است و با سلیقه‌های شخصی به اعمال حاکمیت بر مردم می‌پردازند. در این حکومت‌ها اراده مردم هیچ نقشی ندارد و مصالح آنان در نظر گرفته نمی‌شود و احکام خدا در کانون تصمیمات حکومتی قرار ندارد.

ولی اعمال ولایت در ولایت مطلقه فقیه خودسرانه نیست، بلکه در چهارچوب قوانین اسلام و مصلحت عمومی مسلمین است. حاکم اسلامی شرایطی مانند تقوی و عدالت دارد که به محض ظلم و زور مداری مشروعیت او سلب خواهد شد. امام خمینی در مواردی که شبهه انحصاری شدن قدرت و دیکتاتوری و استبداد یا ظلم مطرح می‌شود، عدالت را به عنوان یکی از ویژگی‌های ولی فقیه که مانع خودکامگی و سوءاستفاده او از قدرت می‌شود، مطرح نموده و بیان می‌نماید که: آن اوصافی که در ولی فقیه است.... با آن اوصاف نمی‌شود پایش را یک قدم غلط بگذارد، اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک قدم خلاف بگذارد، آن ولایت را ندارد.... فقیه‌ی که این اوصاف دارد عادل است (عمو شاهی ۱۳۷۹: ۳۷). علاوه بر این در نظام اسلامی مراکز کنترلی وجود دارد که بر فعالیت‌های سیاسی فقیه حاکم، نظارت دارند. یکی از اندیشمندان معاصر در این مورد چنین می‌نویسد: «ولایت فقیه یک قدرت مطلقه و رها شده نیست، بلکه دقیقاً نوعی اقتدار مهار شده و قانونی است که از دو جهت کنترل و محدود شده است: از یک سو تعهد درونی ولی فقیه که دارای صفات برجسته انسانی و تقوا و عدالت است و خود را همواره در برابر خدا و نسبت به حقوق الهی و حقوق مردم مسئول می‌داند و

از سوی دیگر با ضوابط قانونی راه‌های قانونی اعمال ولایت فقیه کاملاً مشخص گشته و نهادهایی که اختیارات ولی فقیه را اعمال می‌کنند، معین شده‌اند» (عمید زنجانی ۱۳۶۶ ج ۱: ۲۷۶).

بنابراین، در نظام مبتنی بر ولایت فقیه دو راه مهم برای کنترل قدرت ولی فقیه وجود دارد:

الف) تعهد درونی با دارا بودن صفاتی همچون عدالت، تقوا و ...؛ ب) ضوابط قانونی موجود در قانون اساسی.

راه‌های کنترل قدرت و نظارت بیرونی نیز به دو دسته نظارت‌های سنتی و نظارت‌های نهادینه شده قابل تقسیم می‌باشد. از جمله موارد نظارت‌های سنتی می‌توان به حق امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت و انتقاد خیرخواهانه اشاره کرد. مهم‌ترین مصادیق نظارت‌های نهادینه شده نیز عبارت است از: نظارت نمایندگان مردم (خبرگان)، نظارت همگانی (رسانه‌های جمعی و افکار عمومی)، نظارت بر اموال و دارایی‌های رهبر (اصل ۱۴۲ قانون اساسی) مشورت با اهل خبره در مسائل حکومتی (بند ۸ اصل ۱۱۰ و اصل ۱۱۱ و ۱۱۲) و مساوات رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور (اصل ۱۰۷) (عموشاهی ۱۳۷۹: ۶۵).

در مقام عمل هم در سه دهه اخیر از حاکمیت ولی فقیه، به وضوح مشخص است که هیچ شباهتی بین حکومت فقیه عادل با حکومت‌های مطلقه نیست.

امام خمینی که بنیانگذار چنین حکومتی است در این مورد می‌فرماید: «حکومت اسلامی مانند هیچ یک از انواع حکومت‌های موجود نیست، مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خود رأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه خود تصرف کند، هر کس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد و هر کس را خواست انعام کند. رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع و ...) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند» (عموشاهی ۱۳۷۹: ۶۴).

ذکر این نکته ضروری است که قدرت سیاسی از نظر امام خمینی یک وسیله و ابزار است بنابراین اگرچه قدرت سیاسی مطلوب است اما مطلوبیت آن ذاتی نیست بلکه بالعرض است. اگر قدرت سیاسی، وسیله تحقق غایات اسلام نمی‌بود فاقد هر گونه ارزشی می‌گردید (عموشاهی ۱۳۷۹: ۶۴). به تعبیر دیگر در تفکر سیاسی اسلام «حکومت» و «قدرت» ابزاری برای استقرار عدالت، آزادی، امنیت و رفاه اجتماعی

است و این اهداف در پرتو تحقق عملی احکام و قوانین متعالی اسلام که تأمین کننده نیاز های مادی و معنوی انسان می باشد، به منصّه ظهور می رسند. بدیهی است که چنین نگرشی به قدرت سیاسی، زمینه استبداد و حاکمیت مطلقه فردی را کاهش خواهد داد.

نتیجه گیری

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (بعد از بازنگری) ۱۴ فصل و ۱۷۷ اصل دارد ویژگی خاص این قانون که آن را از قانون اساسی سایر کشورها ممتاز کرده است، تصریح به حاکمیت موازین اسلامی بر کلیه قوانین در اصل ۴ و پذیرش ولایت مطلقه فقیه در اصول ۵، ۵۷ و ۱۱۰ می باشد و با توجه به نقش اساسی رهبری در قانون اساسی در این نوشتار به مبادی تصویری نظریه «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از منظر فقهی و حقوقی پرداخته شده است. «ولّی» در لغت دارای معنای واحدی است و آن ارتباط و نزدیکی بین دو چیز است به گونه ای که فاصله ای در میان آنها نباشد البته این قرب علاوه بر قرب مادی، قرب معنوی را نیز شامل می شود و این معنا مصادیق متعددی دارد که یکی از برجسته ترین آنها ولایت تدبیر و سرپرستی امور دیگران است و از سوی دیگر تتبع کاربردهای عرفی این واژه و مراجعه به متون اصیل عربی، گویای این حقیقت است که ولایت، شایع ترین کاربرد آن همان مدیریت اجتماعی و اداره حکومت و زمامداری است. مقصود از اطلاق در عبارت: «ولایت مطلقه فقیه» شمول و مطلق بودن نسبی است. یعنی اگر گفته می شود ولایت فقیه مطلق است در مقابل سایر ولایت هایی است که جهت خاصی در آنها در نظر گرفته شده است و محدوده خاصی دارند مانند ولایت پدر در ازدواج دختر، ولایت پدر و جدّ پدري در تصرفات مالی فرزندان نابالغ، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار و... که در کتب فقهی به تفصیل از آنها بحث شده است.

از این رو بستر و گستره ولایت فقیه مطلق بوده و حوزه های اجتماعی، سیاسی و حکومتی را در بر می گیرد و فلسفه آن اداره جامعه اسلامی، برقراری عدالت و امنیت، احقاق حقوق مردم و حفظ حدود الهی می باشد و در این زمینه بین اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و امام (ع) و فقیه، فرقی نیست و مراد از فقیه در بحث ولایت مطلقه فقیه یعنی کسی که علم و آگاهی عمیق نسبت به مجموعه دین داشته باشد و علم به مسائل و

احکام فرعی شرعی لازم بوده اما کافی نیست.

منابع

- نهج البلاغه

- اکبری، کمال (۱۳۹۲) *فقه سیاسی و جمهوری اسلامی*، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
- اکبری، محمدرضا (۱۳۷۷) *تحلیلی نو و عملی از ولایت فقیه*، بی جا: انتشارات پیام حرکت.
- بحر العلوم، سید محمد (۱۳۶۲ق.) *بلغه الفقیه*، ج ۳، مکتبه الصادق، چاپ چهارم.
- جعفر پیشه، مصطفی (۱۳۸۱) *چالش های فکری نظریه ولایت فقیه*، قم: بوستان کتاب.
- جوادی، محسن و امینی، علیرضا (۱۳۸۸) *معارف اسلامی*، ج ۲، قم: نشر معارف.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۸۴) *الصحاح*، ج ۶، بیروت: دارالعلم للملایین.
- حائری، مهدی (۱۹۹۵) *حکمت و حکومت*، بی جا.
- حسینی طهرانی، سید محمدحسین (۱۳۹۰) *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، ج ۱، انتشارات علامه طباطبائی.
- دستغیب، سید محمد هاشم (۱۳۶۳) *ولایت فقیه*، شیراز: انتشارات کانون تربیت.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا) *المفردات فی غریب القرآن*، لبنان: دارالمعرفة للطباعة و النشر.
- _____ (۱۳۹۲ق.) *معجم مفردات الفاظ قرآن*، بیروت: نشر التقدّم العربی.
- زمخشری، جارالله (بی تا) *اساس البلاغه*، به کوشش عبدالرحیم محمود، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- شمس، علی (۱۳۸۴) *ولایت فقیه اندیشه ای کلامی*، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۶) *شرح اصول کافی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۶) *فقه سیاسی*، ج ۱، تهران: امیر کبیر.
- عمو شاهی، محسن (۱۳۷۹) *مناسبات رهبری و مرجعیت در نظام ولایتی*، تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگی تمدن و توسعه اسلامی.
- فیومی (۱۴۰۵) *مصباح المنیر*، ج ۲، قم: دارالهجرة.
- *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، (۱۳۷۵) تهران: انتشارات امیر کبیر.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق.) *بحار الانوار*، ج ۴۹، لبنان: دارالاحیاء التراث العربی.
- مدنی، سید جلال الدین (۱۳۷۵) *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، چاپخانه علامه طباطبائی.

- معرفت، محمد هادی (۱۳۷۷) ولایت فقیه، مؤسسه فرهنگی (التمهید).
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷) ولاءها و ولایتها، قم: انتشارات صدرا.
- یوسفیان، حسن (۱۳۸۷) مبانی اندیشه اسلامی، قم: نشر معارف.
- یزدی، محمد (۱۳۶۹) مشروح مذاکرات بازنگاری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۳، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی.